



University of Tabriz-Iran  
Quarterly Journal of  
*Philosophical Investigations*  
ISSN (print): 2251-7960 (online): 2423-4419  
Vol. 12/ Issue.25/ winter2019

پژوهش‌های فلسفی

فصلنامه علمی-پژوهشی

سال ۱۲ / شماره ۲۵ / زمستان ۱۳۹۷

### هل بسیط و موجودیت ماهیت؛ ملاصدرا در برابر میرداماد\*

داود حسینی\*\*

استادیار گروه فلسفه، دانشگاه تربیت مدرس

#### چکیده

میرداماد در کتاب *قیسات* استدلالی علیه عینی بودن وصف وجود برای ماهیات تنظیم کرده است؛ به این ترتیب که اگر وجود وصفی عینی برای ماهیت باشد، تمایزی بین هل بسیط و هل مرکب از میان خواهد رفت. از طرفی دانیم که در باب چگونگی اتصاف ماهیت به وجود، ملاصدرا سه نظر متفاوت در آثار خود ارائه کرده است: نخست: اتصاف ماهیت به وجود تحلیلی است؛ دوم: رابطه‌ی بین ماهیت و وجود به نحو اتصاف نیست؛ و سوم: وجود متصف به ماهیت است. در این مقاله نشان داده خواهد شد که نظر نخست ملاصدرا در مقابل استدلال میرداماد نقض می‌شود. نظر دوم ملاصدرا همان نتیجه‌ی استدلال میرداماد است و با تحقق وجود در جهان (نظر خاص ملاصدرا در باب وجود) سازگار نیست؛ مگر اینکه نظر سوم ملاصدرا به آن افزوده شود. نظر سوم ملاصدرا مبتنی است بر تحقق وجود و تقدم وجود بر ماهیت (نظر خاص صدرا در باب وجود). ملاصدرا تنها با این فرض می‌تواند از عهده‌ی استدلال میرداماد برآید.

**واژگان کلیدی:** وجود، موجودیت، هل بسیط، هل مرکب، وصف.

تایید نهایی: ۱۳۹۷/۹/۷

\* تاریخ وصول: ۱۳۹۷/۶/۴

\*\* E-mail: davood.hosseini.c@gmail.com

## مقدمه

میرداماد در ابتدای قیس دوم از کتاب *قیسات استدلالی* دارد علیه عینی بودن وصف وجود برای ماهیات که آن به این ترتیب است: اگر وجود وصفی عینی باشد، تمایز هل بسیط و مرکب از دست خواهد رفت. بنابراین وجود وصفی عینی نیست. (میرداماد ۱۳۶۷؛ ۳۷) اگر این استدلال صحیح باشد، مساله این خواهد بود که رابطه‌ی ماهیت و وجود چگونه است؟ میرداماد از این استدلال نتیجه می‌گیرد که وجود باید از اموری باشد که از تحقق خود ماهیت در جهان انتزاع شده است. بنابراین، استدلال میرداماد در *قیسات* قابل تبدیل به استدلالی علیه تحقق وجود در جهان است.

همچنین می‌دانیم ملاصدرا برای توضیح اتصاف ماهیت به وجود در آثار متعددی سخن گفته است. از مجموع این سخنان می‌توان سه نظر متفاوت از ملاصدرا دریافت کرد. خود وی نیز در رساله‌ی *اتصاف الماهیه بالوجود* به وضوح این سه نظر را به تفکیک بیان کرده است. این سه نظر در بیانی اولیه از این قرار هستند. نخست: ماهیت متصف به وجود است، اما این اتصاف به نحو تحلیلی است (وجود عارض ماهیت است و نه عارض وجود)؛ دوم: مفاد گزاره‌ی «الف موجود است» ثبوت الشیء است و بنابراین، اتصافی بین ماهیت و وجود رخ نمی‌دهد؛ سوم: وجود متصف به ماهیت است و نه برعکس.<sup>۱</sup> (شیرازی ۱۳۰۲)

در این نوشتار قصد دارم که قوت نظریه‌های سه‌گانه‌ی ملاصدرا را در مواجهه با استدلال میرداماد بسنجم. برای این منظور ابتدا در بخش نخست، تقریری از استدلال میرداماد ارائه خواهم کرد و نتایج آن را برای تحقق وجود در جهان بر خواهیم شمرد. نیز توضیح خواهیم داد که این استدلال غیر از استدلال مشهوری است که ذیل مساله اتصاف ماهیت به وجود مورد بحث قرار گرفته است. در بخش دوم تا چهارم نظریه‌های سه‌گانه‌ی ملاصدرا را بیان و قوت آن‌ها را در تقابل با استدلال میرداماد ارزیابی خواهیم کرد: در بخش دوم نشان می‌دهیم که نظر نخست ملاصدرا با استدلال میرداماد نقض می‌شود؛ در بخش سوم نشان می‌دهیم که نظر دوم ملاصدرا همان نتیجه‌ی استدلال میرداماد است و از این رو با نظر خاص ملاصدرا در تحقق وجود در تعارض است، مگر اینکه با نظر سوم او تکمیل شود. در بخش چهارم نشان خواهیم داد که چگونه نظر سوم ملاصدرا در باب اتصاف ماهیت به وجود مبتنی است بر نظر خاص او در باب تحقق وجود و تقدم وجود بر ماهیت و اینکه چگونه با این مفروض ملاصدرا می‌تواند در مقابل استدلال میرداماد توفیق یابد.

## میرداماد علیه عینی بودن وصف وجود

اوصاف عینی از نظر میرداماد بر دو دسته اند: اوصاف انضمامی و اوصاف انتزاعی.

«الأوصاف العینی لیس إلا علی ضربین: إنضمامی، و یعبر عنه بثبوت الصفه للموصوف فی الأعیان کثبوت البیاض للجسم؛ و انتزاعی، و یعبر عنه بثبوت الصفه للموصوف بحسب الأعیان، کثبوت الفوقیه و العمی للسماء و زید» (میرداماد ۱۳۹۱: ۵۹).

وصف انضمامی نظیر سفیدی برای جسم است. برای اینکه جسمی سفید باشد، باید آن جسم رابطه اتصاف با عرض سفیدی را دارا باشد. تحقق ماهیت سفیدی متمایز از تحقق ماهیت جسم در جهان است. در حالت کلی، وصف ب برای الف انضمامی است، هرگاه تحقق ماهیت «ب» در جهان متمایز از تحقق ماهیت «الف» باشد. وصف انتزاعی، وضع متفاوتی دارد. وقتی «ب» وصف انتزاعی «الف» است، چنین نیست که تحقق «ب» در خارج متمایز از تحقق «الف» در خارج باشد. بلکه تحقق «الف» در خارج به حالتی است که وصف «ب» را می‌توان از آن انتزاع کرد. به عنوان مثال، بالا بودن وصفی انتزاعی برای آسمان است، در مقایسه با زمین. تحقق وصف بالا بودن در جهان، اما، متمایز از تحقق آسمان و تحقق زمین نیست؛ بلکه تحقق آسمان و زمین در جهان به حالتی است که وصف بالا بودن از آسمان در مقایسه با زمین انتزاع می‌شود.

از نظر میرداماد وصف وجود برای ماهیات نه انضمامی است و نه انتزاعی.<sup>۲</sup> یعنی مطابق گزاره‌ی «الف موجود است» در جهان تنها خود الف است؛ به تعبیر معادل مطابق این گزاره در جهان نه الف به انضمام وصف وجود است و نه الف به حالتی که وصف وجود از آن انتزاع شود. مطابق حکم خود ماهیت در جهان است، و متناظرا مفهوم وجود از خود ماهیت در جهان انتزاع می‌شود.<sup>۳</sup>

«لیس الوجود حقیقته إلا نفس الموجودیه بالمعنی المصدری، ... لا معنی ما  
ینضم إلى الماهیه أو ینتزع منها، فیجعل مناطا لصحة انتزاع الموجودیه و حمل  
مفهوم الموجود» (میرداماد ۱۳۹۱: ۹).

میرداماد در ابتدای قیس دوم از کتاب قیسات استدلالی دارد علیه عینی بودن وصف وجود (چه به نحو انضمامی و چه انتزاعی) برای ماهیات که به این ترتیب است:<sup>۴</sup>

«أن وجود الشیء فی أى ظرف و وعاء کان، هو وقوع نفس ذلك الشیء، لا  
لحوق أمر ما به و انضمامه إليه. و إلا رجح الهل البسیط إلى الهل المركب، و کان  
ثبوت الشیء فی نفسه هو ثبوت شیء لشیء» (میرداماد ۱۳۶۷: ۳۷).

به نظر می‌رسد که میرداماد مدعی است که اگر وجود وصفی عینی باشد، مطابق گزاره‌ی «الف موجود است» در جهان، اتصاف عینی چیزی (وجود انضمامی یا حالتی که منشا انتزاع مفهوم وجود است) برای «الف» است. این یعنی مفاد این گزاره ثبوت چیزی برای «الف» است. بنابراین، گزاره‌ی «الف موجود است» هل مرکب خواهد بود. این در حالی است که این گزاره باید هل بسیط و مفاد آن باید ثبوت الشیء باشد. اما می‌دانیم که ثبوت شیء لشیء واقعیتمی متمایز با ثبوت الشیء است. در نتیجه وجود نمی‌تواند وصفی عینی برای ماهیت باشد.

تذکر یک نکته لازم است و آن اینکه استدلال میرداماد در اینجا غیر از استدلال مشهوری است که معمولا ذیل مشکل اتصاف ماهیت به وجود بیان می‌شود. این استدلال مشهور بنا بر نقل ملاصدرا در رساله‌ی اتصاف ماهیت به وجود از این قرار است:

«علم هداک الله أنه قد اضطربت الأهواء و اختلفت الآراء فی باب اتصاف  
الماهیه بالوجود و عروضه لها بناء علی القاعدة المشهوره القائله أن ثبوت شیء

لشیء أو اتصافه به أو عروضه له متفرع علی وجود المثبت له و الموصوف له و  
المعروض و لیس للماهیة قبل الوجود وجود آخر» (شیرازی ۱۳۰۲: ۱۱۰).

تقریری از این استدلال مشهور چنین است که بنا بر قاعده‌ی فرعیه ثبوت شیء لشیء فرع بر ثبوت مثبت‌له است. فرض کنیم که گزاره‌ی «الف موجود است» ثبوت شیء لشیء است. پس صدق این جمله فرع بر ثبوت «الف» است. ثبوت «الف» نیز همان وجود «الف» است. نتیجه این‌که «الف» باید در مرتبه‌ی پیش از اتصاف به وجود متصف به وجود باشد. این چیزی جز تقدم شیء بر خود نیست. به وضوح استدلال مشهور غیر از استدلال میرداماد است. اولاً؛ در استدلال مشهور فرض خلف چنین است که گزاره‌ی «الف موجود است» ثبوت شیء لشیء است. در حالی که در استدلال میرداماد فرض خلف عینی بودن وصف وجود است. ثانیاً؛ مهم‌تر از آن، در استدلال مشهور تالی فاسد تقدم شیء بر نفس است، ولی در استدلال میرداماد تالی فاسد عدم تمایز میان ثبوت الشیء و ثبوت شیء لشیء است. ثالثاً؛ مهم‌تر از همه، این‌که استدلال مشهور مبتنی بر قاعده فرعیه است، اما استدلال میرداماد چنین نیست. تمایز این دو استدلال برای نوشتار حاضر مهم است. زیرا در این پژوهش قصد بر این است که قوت نظریه‌های سه‌گانه‌ی ملاصدرا در مواجهه با استدلال میرداماد سنجیده شود و نه این‌که در برابر استدلال مشهور قرار گیرد. این‌که هر سه نظر ملاصدرا بتوانند از عهده‌ی پاسخ‌گویی به مسأله اتصاف ماهیت به وجود و استدلال مشهور آن برآیند، به‌خودی‌خود، نتیجه نمی‌دهد که می‌توانند از عهده‌ی پاسخ‌گویی به استدلال میرداماد هم برآیند. درواقع نشان خواهیم داد که تنها یکی از سه نظر ملاصدرا از عهده‌ی این استدلال بر خواهد آمد. از این پس تنها بحث را به استدلال میرداماد و سنجش قوت نظریه‌های سه‌گانه‌ی ملاصدرا در مواجهه با این استدلال محدود خواهیم کرد.

به استدلال میرداماد بازگردیم. دانستیم که بنا بر استدلال میرداماد، وجود وصفی عینی برای ماهیت نیست. از طرفی می‌دانیم که وجود عین ذات یا جزء ذات ماهیات هم نیست. بنابراین وجود هیچ‌گونه وصفی برای ماهیات نیست؛ نه وصفی که عین یا ذاتی ماهیت باشد و نه وصفی که زاید بر ماهیت باشد. اما یک مسأله در اینجا پدید می‌آید: پس وجود چگونه محمولی است؟ نظر میرداماد این است که وجود چیزی نیست جز موجودیت به معنای مصدری. اجازه دهید این مدعای میرداماد را کمی توضیح دهیم.

بنا بر ساختار زبان عربی، «وجود» مبدا اشتقاق است و «موجود» مشتق حاصل از آن؛ در نهایت «موجودیت» مصدر جعلی بر ساخته از کلمه‌ی «موجود». نظر میرداماد این است که ترتیب معنایی این کلمات بر خلاف این ترتیب لغوی اشتقاق است. از نظر وی به لحاظ معنا «وجود» مبدا اشتقاق نیست؛ در نتیجه «موجود» هم مشتق حاصل از آن نیست. بلکه «موجود» دارای معنایی غیراشتقاقی است و «موجودیت» مصدر جعلی بر ساخته از آن است. و اما «وجود» به لحاظ معنا (و نه ظاهر لغت) چیزی نیست جز موجودیت مصدری. بنابراین سخن میرداماد این است که گرچه در ظاهر لغت «وجود» مبدا اشتقاق است، اما چون در ازای آن در جهان هیچ صفتی نیست، به لحاظ معنایی مبدا اشتقاق نیست. حال چون به طور کلی درباره‌ی همه مصادر جعلی درست است که بر هیچ چیزی در جهان به حمل شایع هوهو قابل حمل نیستند، یک نتیجه‌ی مهم در باب وجود این خواهد بود که «وجود» (که به معنای مصدر جعلی

موجودیت است) به حمل هوهو بر هیچ چیزی در جهان قابل حمل نخواهد بود.<sup>۵</sup> عبارات میرداماد در آثار مختلف وی در عدم اشتقاق معنایی «موجود» تصریح دارند. در اینجا تنها به ذکر یک مورد اکتفا خواهیم کرد:<sup>۶</sup>

«إن المقصود بالوجود هو صيرورة الماهية و موجوديتها المأخوذة من نفس الماهية المتقررة لا معنى يلحق الماهية فيشتق منه الموجود و يحمل عليه كما يكون في السواد و الأسود كما أن الإنسانية مأخوذ من نفس ذات الإنسان لا أمر يقتزن بالإنسان» (میرداماد ۱۳۹۱: ۱۵).

بنابراین در یک جمع‌بندی می‌توان گفت که از نظر میرداماد، وجود هیچ‌گونه وصفی برای ماهیت نیست و تنها همان موجودیت مصدری است. دلیل این امر هم این است که اگر وجود وصفی برای ماهیت باشد، تمایز هل بسیط و مرکب از دست خواهد رفت. با این مقدمه به سراغ نظرات سه‌گانه‌ی ملاصدرا در باب اتصاف ماهیت به وجود خواهیم رفت. ابتدا نظر نخست ملاصدرا را بررسی می‌کنم که بر طبق آن اتصاف ماهیت به وجود اتصافی تحلیلی است.

### نظر نخست ملاصدرا: اتصاف تحلیلی ماهیت به وجود

به عنوان مقدمه‌ای برای بیان این نظریه در باب اتصاف ماهیت به وجود، ملاصدرا مدعی است که اتصاف بر دو گونه است: اتصاف تحلیلی و اتصاف خارجی. اتصاف خارجی آن است که موصوف مرتبه‌ای از تحقق را دارا است که در آن مرتبه متصف به آن وصف نیست. به عبارتی نزدیک‌تر موصوف در تحقق خود نیازی به این وصف ندارد. به عنوان مثال؛ زید مرتبه‌ای از تحقق را دارا است که در آن مرتبه متصف به سفید بودن نیست. یا به عبارتی نزدیک‌تر، زید در تحقق خود نیاز به سفیدی ندارد. در مقابل اتصاف تحلیلی اتصافی است که خارجی نباشد؛ یعنی موصوف مرتبه‌ای از تحقق ندارد که در آن مرتبه متصف به آن وصف نیست؛ به عبارت نزدیک‌تر موصوف در تحقق خود نیاز به آن وصف دارد. به عنوان مثال؛ بنا بر نظر مشهور، گرچه جنس متصف به فصل می‌شود، اما در هر مرتبه‌ای از تحقق، جنس متصف به فصل است. به تعبیر دقیق، جنس در تحقق خود نیاز به اتصاف به فصل دارد.<sup>۷</sup> ملاصدرا همین تمایز را با تمایز بین دو گونه عارض نیز بیان کرده است: عارض ماهیت و عارض وجود. عارض ماهیت آن است که اتصاف معروض به آن تحلیلی باشد و عارض وجود آن است که اتصاف معروض به آن خارجی باشد. عبارات صریح ملاصدرا ناظر به این معانی در رساله‌ی اتصاف الماهیه بالوجود و کتاب مشاعر چنین اند:

«إن العارض علی ضربین عارض الماهية و عارض الوجود. مثال الأول عروض الفصل للجنس و عروض التشخيص للنوع و مثال الثاني عروض السواد للجسم و عروض الفوقية للسماء و خاصية الأول أن المعروض يصير بالعارض موجودا لا قبله ... و خاصية الثاني عكس ذلك فإن السواد العارض لزید مثلا يصير به موجودا و لا يصير زید به موجودا بل يصير به أسود لا غير ... إذا تقرر هذا فتقول عروض الوجود للماهية من قبيل القسم الأول الذي معروضه نفس الماهية من

حيث هي هي التي بهذا الوجود تصير موجودة لا قبله و تصير به بالذات حصه من الوجود لا بشي آخر» (شيرازی اتصاف ۱۳۰۲: ۱۱۴).  
«اعلم أن العارض على ضربين: عارض الوجود، و عارض الماهية ... و قد أطبقت السنة المحصلين من أهل الحكمة بأن اتصاف الماهية بالوجود و عروضه لها ليس اتصافا خارجيا و عروضها حلوليا، بأن يكون للموصوف مرتبة من التحقق و الكون ليس في تلك المرتبة مخلوطا بالاتصاف بتلك الصفة، بل مجردا عنها و عن عروضها ... و إنما اتصاف الماهية بالوجود اتصاف عقلي و عروض تحليلي، و هذا النحو من العروض لا يمكن أن يكون لمعرضه مرتبة من الكون و لا تحصل وجودي- لا خارجا و لا ذهنيا- لا يكون المسمى بذلك العارض» (عمادالدوله ۱۳۶۳: ۱۵-۱۶).

پس براساس نظر نخست ملاصدرا، ماهیت متصف به وجود است، اما این اتصاف از نوع تحلیلی است، به این معنا که ماهیت در تحقق خود به وجود نیازمند است یا اینکه ماهیت در هر مرتبه از تحقق متصف به وجود است. لازم است که تذکر داده شود که این اتصاف در جهان رخ می‌دهد و نه در تحلیل عقلی. بحث بر سر این نیست که اتصاف ماهیت به وجود در تحلیل عقلی از چه نوعی است؛ بلکه بحث بر سر این است که اتصاف ماهیت به وجود در جهان چگونه است؟ از این رو، بنا بر نظر نخست ملاصدرا، اتصاف ماهیت به وجود اتصافی عینی است که از نوع اتصاف تحلیلی است.

با این مفروض به استدلال میرداماد بازگردیم. در استدلال میرداماد مهم نیست که اتصاف عینی ماهیت به وجود، تحلیلی باشد یا خارجی. همچنین مهم نیست که موصوف در مرتبه‌ای از تحقق قابل انفکاک از وصف خود باشد یا غیر باشد و حتی مهم نیست که موصوف در تحقق خود نیاز به آن وصف داشته باشد یا نه. آنچه مهم است این است که اتصاف عینی باشد. اگر وجود وصفی عینی برای ماهیت باشد (مهم نیست که اتصاف عینی از چه نوعی باشد)، مفاد «الف موجود است» ثبوت شیء لشیء خواهد شد. این یعنی تنها نامزد گزاره‌ی هل بسیط (یعنی «الف موجود است»)، در واقع، گزاره‌ی هل بسیط نیست. پس، تمایز هل بسیط و مرکب از دست خواهد رفت. بنابراین، استدلال میرداماد پیش می‌رود و این نتیجه را خواهد داد: «وجود موجود نیست».

علاوه بر این، تعبیر ملاصدرا در رساله‌ی *اتصاف ماهیت به وجود کمی عجیب* به نظر می‌رسد: اینکه موصوف در تحقق خود به وصف نیاز داشته باشد. به نظر می‌رسد که جزء معنای اتصاف موصوف به وصف این است که موصوف در تحقق مقدم بر وصف باشد. اگر اینگونه است، موصوف نمی‌تواند در تحقق خود به آن وصف نیازمند باشد، زیرا به وضوح نتیجه‌ی این دو ادعا در کنار هم تقدم تحقق موصوف بر تحقق موصوف است. و این یعنی تقدم شیء بر خود.<sup>۸</sup>

به نظر می‌رسد که ملاصدرا خود بر این امر تفتن داشته است. وی در مواضع متعددی در ذیل بحث اتصاف ماهیت به وجود مدعی می‌شود که تعبیر «اتصاف» در مساله‌ی اتصاف ماهیت به وجود شامل نوعی توسع در معنا، مجاز یا اشتراک لفظ است. چون اتصاف در مواردی کاربرد لغوی دارد که موصوف بر وصف

خود تقدم در تحقق داشته باشد. حال اگر به رابطه‌ی وجود و ماهیت نیز «اتصاف» اطلاق شود یا معنای لغوی اتصاف گسترش داده شده است، یا این رابطه مجازا اتصاف خوانده شده است یا اینکه در اینجا معنای دیگری از اتصاف مورد نظر است. در هر حال اتصاف ماهیت به وجود (و به طور کلی اتصاف‌های تحلیلی نظیر اتصاف جنس به فصل و مانند آن) دقیقا به همان معنایی نیست که اتصاف‌های متعارف هستند.

«كان إطلاق لفظ الاتصاف على الارتباط الذي يكون بين الماهية ووجودها من باب التوسع أو الاشتراك. فإنه ليس كإطلاقه على الارتباط الذي بين الموضوع و سایر الأعراض و الأحوال» (شیرازی ۱۹۸۱؛ ج ۱: ۵۸).

«كان إطلاق لفظ الاتصاف على الارتباط الذي يكون بين الماهية ووجودها من باب التوسع أو الاشتراك. فإنه ليس من قبيل اتصاف الموضوع بالعرض القائم به» (شیرازی ۱۳۷۸: ۲۰۲-۲۰۳).

«فكان إطلاق الاتصاف على الارتباط الذي بين الماهية ووجودها، من باب التوسع و التجوز، لأن الارتباط بينهما اتحادی لا كالارتباط بين المعروض و عارضه و الموصوف و صفتة» (عمادالدوله ۱۳۶۳: ۳۲-۳۳).

ملاصدرا در این تعابیر به صراحت از اینکه رابطه‌ی ماهیت و وجود، به معنای لغوی کلمه، اتصاف است دست برمی‌دارد. این ادعا ما را به نظر دوم ملاصدرا خواهد رساند که بر طبق آن رابطه‌ی وجود و ماهیت در جهان به نحو اتصاف نیست.

#### نظر دوم ملاصدرا: عدم اتصاف ماهیت به وجود

ملاصدرا در این نظر دوم مدعی است که بین وجود و ماهیت در جهان اتصافی رخ نمی‌دهد. در واقع «الف موجود است» بیان‌کننده‌ی وصفی برای ماهیت نیست، بلکه بیان‌کننده‌ی ثبوت و تحقق خود «الف» است و از این رو است که مفاد این گزاره ثبوت شیء لشیء نیست و تخصصا از قاعده‌ی فرعی خارج است. تعابیر صدرا در جاهای مختلفی که این نظر را بیان کرده است بسیار روشن و یکدست اند.

«أن الوجود نفس ثبوت الماهية لا ثبوت شیء للماهية حتى يكون فرع ثبوت الماهية. (شیرازی ۱۹۸۱؛ ج ۱: ۴۳)

«أن الوجود نفس ثبوت الماهية العينية لا ثبوت شیء لها» (شیرازی ۱۳۷۸: ۲۰۲).  
«أنه ... فرق بين كون الشيء في شيء و بين كون نفس الشيء، لا كون شيء فيه. فالوجود للأشياء هو نفس كون الأشياء لا كون غيرها فيها أو لها» (شیرازی ۱۳۸۲؛ ج ۱: ۱۰).

«إن اتصاف الماهية بالوجود اتصاف<sup>۱</sup> بثبوتها لا بثبوت شيء لها و ثبوت الوجود لها عبارة عن ثبوت نفسها لا ثبوت شيء غيرها لها ... فمفاد قولنا زيد موجود هو وجود زيد لا وجود شيء آخر لزيد» (شیرازی ۱۳۰۲: ۱۱۵).

ملاصدرا در رساله *اتصاف الماهیه بالوجود* توضیح می‌دهد که مطابق گزاره صادق در جهان همواره به شکل سه‌جزئی (مطابق موضوع، مطابق محمول، مطابق رابطه) نیست؛ بلکه در مواردی که گزاره هل بسیط است مطابق قضیه‌ی صادق تنها خود موضوع است. یعنی اگر «الف موجود است» صادق باشد، کافی است که در جهان خود الف را داشته باشیم؛ نه اینکه وصفی برای الف در جهان محقق شود. وی توضیح می‌دهد که این خاصیت تنها در هل بسیط هم نیست، بلکه حمل ذات و ذاتیات بر شیء نیز همین‌گونه هستند. برای مثال؛ مطابق گزاره‌ی صادق «زید زید است» یا «زید انسان است» نیز در جهان تنها خود زید است.

«فبعض الأحكام مما ليس تتحقق فيه إلا ذات الموضوع فقط كقولنا زید زید و زید حیوان لأن الطرفين فیها شیء واحد بالذات ماهیه و وجودا أو وجودا فقط و من هذا القبیل زید موجود فإن مصداقه ماهیه الموضوع و وجوده لا غیر و المحمول اذا كان نفس الوجود فلا حاجة فی ارتباطه بالموضوع الی رابطه اخرى لان جهة الاتحاد و الربط هو الوجود» (شیرازی *اتصاف* ۱۱۵:۱۳۰۲-۱۱۶).

اگر چنین باشد، استدلال میرداماد علیه این نظر نافذ نیست؛ نه به این دلیل که این نظر نشان می‌دهد که استدلال میرداماد دچار اشکالی است و از این‌رو، نتیجه‌ی استدلال درست نیست؛ بلکه به این سبب که این نظر نتیجه‌ی استدلال میرداماد را پذیرفته است. به یاد بیاوریم که استدلال میرداماد علیه عینی بودن وصف وجود برای ماهیات است؛ به این تقریر که اگر وجود وصف عینی ماهیت باشد، مفاد «الف موجود است» هل مرکب خواهد شد؛ و این نتایج نامطلوب دارد. پس وجود وصفی عینی برای ماهیت نیست. حال ملاصدرا نیز هم‌خوان با این نظر پذیرفته است که چنین اتصافی در جهان رخ نمی‌دهد. بنابراین، به نظر می‌رسد که ملاصدرا در اینجا کاملا با میرداماد هم‌نظر است.

میرداماد از این استدلال نتیجه می‌گیرد که «موجود» به لحاظ معنایی نمی‌تواند مشتق باشد؛ زیرا اگر «موجود» به لحاظ معنایی مشتق باشد، باید مبدا اشتقاق یعنی وجود در جهان به مثابه وصفی برای ماهیت محقق باشد. این همان ادعایی است که استدلال میرداماد علیه آن است. در نتیجه‌ی اینکه «موجود» به لحاظ معنایی مشتق نیست، «وجود» نمی‌تواند مبدا اشتقاق باشد؛ بلکه به معنای موجودیت مصدری است. با این اوصاف «وجود» (یعنی مبدا اشتقاق لفظی) نمی‌تواند به حمل شایع هوهو بر چیزی حمل شود. این نتیجه برای صدرا بسیار سنگین خواهد بود؛ زیرا دقیقا نقطه‌ی مقابل نظر خاص ملاصدرا در باب تحقق وجود است؛ همان نظری که امروزه تحت عنوان «اصالت وجود» مشهور است. بنا بر نظر مشهور بنیان و اساس همه‌ی فلسفه‌ی ملاصدرا همین نظریه است. بنابراین، به نظر نمی‌رسد ملاصدرا بخواهد چنین نتیجه‌ای را گردن نهد.

ممکن است که نظر دوم ملاصدرا را به نحوی دریافت که همان نتیجه استدلال میرداماد نباشد. به این ترتیب که ملاصدرا در این نظر تنها مدعی است که وجود وصفی برای ماهیت نیست. به عبارت دیگر، ملاصدرا مدعی است که وجود وصفی برای ماهیت نیست، اما وی مدعی نیست که ماهیت وصفی برای وجود نباشد. اگر ماهیت وصفی برای وجود باشد، وجود می‌تواند موجود باشد و استدلال میرداماد به نتیجه نرسد. اما اینکه ماهیت وصفی برای وجود باشد، چیزی نیست جز نظر سوم ملاصدرا.<sup>۱۰</sup>



### نظر سوم ملاصدرا: اتصاف وجود به ماهیت

این نظر در ادبیات معاصر در بحث اتصاف ماهیت به وجود به نام «عکس‌الحمل» مشهور است. مطابق این نظر ملاصدرا، رابطه‌ی وجود و ماهیت به نحو اتصاف ماهیت به وجود نیست. تا اینجا وضع شبیه نظر دوم است. اما اختلاف در اینجا است که بین وجود و ماهیت در جهان اتصاف عینی رخ می‌دهد. این ادعا شبیه نظر نخست است. اما اختلاف در اینجا است که این بار وجود موصوف و ماهیت صفت است. از این رو این نظریه را، که متفاوت از هر دو نظر پیشین است، می‌توان نظریه‌ی اتصاف وجود به ماهیت دانست. مطابق گزاره‌ی هل بسیط «الف موجود است» در جهان، طبق عکس‌الحمل، نه الف متصف به وجود است و نه خود الف به تنهایی؛ بلکه مطابق این گزاره، وجودی است که متصف به الف بودن است. بار دیگر تمایز با دو نظر پیشین آشکار می‌شود. اینکه مطابق حکم، وجود متصف به الف است نتیجه‌ی مهمی در پی دارد: اگر بخواهیم گزاره‌ی «الف موجود است» را در ساختاری بیان کنیم که تقدم موضوع بر محمول متناظر با تقدم موصوف بر صفت باشد، باید آن را این گونه بازتعبیر کنیم: «وجود الف است»<sup>۱۱</sup>. اما به وضوح گزاره‌ی «وجود الف است» در ساختار هل بسیط نیست؛ چون محمول آن وجود نیست. بنابراین اگر این بار تعبیر را بپذیریم باید متعهد شویم که گزاره‌ی مورد بحث، یعنی «الف موجود است» واقعا هل بسیط نیست، گرچه ظاهرا هل بسیط باشد. حال که این گزاره هل بسیط نیست، باید هل مرکب باشد و مفاد آن ثبوت شیء لشیء. طبق قاعده‌ی فرعیه باید صدق این گزاره فرع بر ثبوت موضوع باشد. یعنی باید صدق گزاره‌ی «وجود الف است» فرع بر صدق گزاره‌ی «وجود موجود است» باشد. اما این اشکالی برای ملاصدرا ایجاد نمی‌کند. زیرا ملاصدرا در بیان این نظریه‌ی سوم، تحقق وجود در خارج و تقدم وجود بر ماهیت را از پیش مفروض گرفته است. عبارات وی در رساله اتصاف ماهیت به وجود و در جاهای دیگر در این معانی تصریح دارند.

«و هو أنفَس من الأولین و أحکم و أولى و هو أن ... الوجود فی کل مرتبه و لکل ماهیه موجود بذاته و تصیر الماهیه به موجوده فقولنا الإنسان موجود معناه أن وجودا من الوجودات مصداق المفهوم الإنسانی فی الخارج و مطابق لصدقه فیالحقیقه مفهوم الإنسان ثابت لهذا الوجود و ثبوت له متفرع علیه بوجه لأن الوجود هو الأصل فی الخارج و الماهیه تابعه له اتباع الظل للشخص» (شیرازی ۱۳۰۲: ۱۱۶-۱۱۷).

«فالحق أن المتقدم منهما على الآخر هو الوجود» (شیرازی ۱۳۸۲: ج ۱: ۸).  
 «فالتحقیق فی هذا المقام ... أما بحسب الخارج، فالأصل و الموجود هو الوجود ... و الماهیه متحده به محموله علیه، لا كحمل العرضیات اللاحقه، بل حملها علیه و اتحادها به بحسب نفس هویته و ذاته» (شیرازی ۱۳۶۳: ۳۰-۳۱).

از لوازم نظر سوم ملاصدرا این است که گزاره‌ی هل بسیط تنها می‌تواند به فرم «وجود موجود است» باشد. زیرا طبق تحلیل‌های ملاصدرا اگر «الف» غیر از وجود باشد و گزاره‌ی «الف موجود است» صادق باشد، در مطابق این گزاره‌ی صادق باید «الف» وصفی برای وجود باشد، نه اینکه وجود وصفی برای او

باشد. از این رو، باید گزاره‌ی «الف موجود است» به نحو «وجود الف است» بازتعبیر شود. اما این گزاره هل بسیط نیست. بنابراین تنها گزاره‌ای که می‌تواند مفاد هل بسیط داشته باشد، همان گزاره‌ی به فرم «وجود موجود است» خواهد بود.

از طرفی به یاد بیاوریم که بنا بر نظر دوم، مفاد هل بسیط ثبوت الشیء است و نه ثبوت شیء لشیء. حال بنا بر نظر سوم تنها گزاره‌ی «وجود موجود است» هل بسیط است. جمع این دو ادعا این خواهد بود که مطابق گزاره‌ی «وجود موجود است» تنها خود وجود است و نه اتصاف وجود به وجودی دیگر. به نظر می‌رسد که به یک معنا ملاصدرا در این نظر سوم به تحلیلی که در نظر دوم از گزاره‌ی هل بسیط داده بود، پای‌بند مانده است. تنها اختلاف این دو نظر این است که چه گزاره‌ای هل بسیط باشد: طبق نظر دوم هر گزاره‌ی به فرم «الف موجود است» هل بسیط است، اما طبق نظر سوم تنها «وجود موجود است» هل بسیط است. این بیان دیگری از تمایز نظر دوم و سوم ملاصدرا بدست می‌دهد.

به طور خلاصه، بنا بر نظر سوم ملاصدرا در باب اتصاف ماهیت به وجود، وجود موصوف و ماهیت صفت آن است. اگر «الف» همان وجود نباشد، گزاره‌ی «الف موجود است» هل مرکب است و بازتعبیر آن به شکل صحیح و مطابق با ترتیب امور واقع، به شکل «وجود الف است» خواهد بود. تنها گزاره‌ی «وجود موجود است» هل بسیط است و مفاد آن ثبوت الشیء است. این نظریه‌ی سوم ملاصدرا مبتنی است بر تحقق وجود در جهان و تقدم وجود بر ماهیت.<sup>۱۲</sup>

حال به استدلال میرداماد بازگردیم. از نتایج استدلال میرداماد این است که «الف موجود است» هل بسیط باشد. به این تقریر که اگر وجود وصفی عینی برای ماهیت باشد، همه‌ی گزاره‌های به فرم «الف موجود است» هل مرکب خواهند شد. از این رو، تمایزی میان گزاره‌ی هل بسیط و هل مرکب وجود ندارد. بنابراین، وجود وصف عینی برای ماهیت نیست. حال که وجود وصفی عینی برای ماهیت نیست، مفاد گزاره‌ی «الف موجود است» ثبوت الشیء خواهد بود. و این یعنی این گزاره هل بسیط است. بنابراین استدلال میرداماد واقعا در تعارض با این نظر سوم ملاصدرا است که بر طبق آن «الف موجود است» واقعا هل بسیط نیست.

استدلال میرداماد را در دو بخش می‌تواند فهمید. در بخش نخست از اینکه وجود وصفی عینی برای ماهیت باشد تناقضی بدست می‌آورد. در بخش دوم از اینکه وجود وصفی عینی برای ماهیت نیست نتیجه می‌گیرد که گزاره‌ی «الف موجود است» هل بسیط است. به یاد آوریم که بنا بر نظر سوم ملاصدرا وجود وصفی عینی برای ماهیت نیست؛ زیرا اساسا وجود وصف ماهیت نیست. پس درواقع، ملاصدرا می‌تواند بدون بروز هیچ اشکالی در نظریه‌اش با بخش نخست استدلال میرداماد هم‌داستان باشد که اگر وجود وصفی عینی برای ماهیت باشد تناقضی رخ می‌دهد. اما طبیعتا باید با بخش دوم استدلال میرداماد مخالفت کند: ملاصدرا باید با این مخالفت کند که اگر وجود وصف عینی برای ماهیت نیست گزاره‌ی «الف موجود است» هل بسیط است. اجازه دهید این بخش استدلال را که مورد مناقشه است «استدلال ۲» بنامیم: استدلال ۲: وجود وصفی عینی برای ماهیت نیست. پس، گزاره‌ی «الف موجود است» هل بسیط است.

به نظر می‌رسد که برای صحت استدلال ۲ به مقدماتی دیگری نیز نیاز است. نخست اینکه در گزاره‌ی «الف موجود است»، «وجود» در جایگاه محمول قرار دارد. این مقدمه کمکی طبق ساختار ظاهری گزاره کاملاً پذیرفتنی است. علاوه بر این، مقدمه کمکی دیگری نیز لازم است: مطابق محمول گزاره‌های هل مرکب در جهان به شکل وصفی محقق‌اند. این مقدمه نیز اگر ترتیب موضوع و محمول گزاره با ترتیب امور واقع متناظر باشند، درست به نظر می‌رسد. با افزودن این مقدمات استدلال میرداماد به این ترتیب پیش خواهد رفت: اگر «الف موجود است» هل مرکب باشد، باید مطابق محمول این گزاره (یعنی وجود) به نحو وصفی در جهان محقق باشد. در نتیجه باید وجود وصفی عینی برای ماهیت باشد که خلاف فرض است. با آشکار شدن این مقدمات، روشن است که ملاصدرا با مقدمه کمکی نخست برای استدلال ۲ موافق نیست که در گزاره‌ی «الف موجود است» واقعا «وجود» در جایگاه محمول قرار دارد. بلکه به نظر او وجود واقعا در جایگاه موضوع قرار ندارد، گرچه ظاهرا در جایگاه محمول باشد. بنابراین ملاصدرا به جز همین مقدمه با همه‌ی مفروضات میرداماد در استدلالش هم‌داستان است. چنان که گفتیم، از نظر ملاصدرا، ترتیب امور واقع چنین است که وجود مقدم بر ماهیت است. پس اگرچه در فرم ظاهری گزاره‌ی مورد بحث «وجود» در جایگاه محمول است، در فرم مطابق با ترتیب امور در واقعیت، «وجود» در جایگاه موضوع قرار خواهد داشت. بنابراین، روشن است که ملاصدرا چگونه می‌تواند با فرض تحقق وجود و تقدم آن بر ماهیت، صحت استدلال ۲ را نپذیرد.

این اختلاف نظر ملاصدرا و میرداماد را بدون توسل به مسائل مربوط به گزاره و صدق و تنها با تعبیری متافیزیکی نیز بیان کرد. بیان متافیزیکی استدلال میرداماد و اختلاف نظر ملاصدرا با وی، اتفاقاً پیچیدگی کمتری دارد. از نظر میرداماد اگر وجود محقق باشد، باید به نحو وصفی محقق باشد. اما تحقق وجود به نحو وصفی به این معنا است که وجود «الف»، در واقع، اتصاف «الف» به چیزی باشد. اما اتصاف چیزی به چیزی متمایز با تحقق موصوف است. در نتیجه، هیچ اتصافی در جهان ممکن نخواهد بود. ملاصدرا با این فرض میرداماد که اگر وجود محقق باشد، باید به نحو وصفی محقق باشد، مخالف است. از نظر ملاصدرا، وجود به نحو موصوفی محقق است و نه وصفی.<sup>۱۳</sup> اگر چنین باشد، استدلال میرداماد علیه تحقق وجود پیش نخواهد رفت.

بیان متافیزیکی اختلاف نظر میرداماد و ملاصدرا، یک اشکال را از جانب میرداماد علیه ملاصدرا به ذهن متبادر می‌کند. ابتدا باید متذکر شویم که نتیجه‌ی موصوف بودن وجود در جهان (یا شاید پیش‌فرض امکان چنین امری) تقدم وجود بر ماهیت است. اما میرداماد در افق مبین مدعی است که چنین تقدمی نامعقول است. دلیل میرداماد از این قرار است که چون وجود از لواحق و عوارض ماهیت است، و چون لاحق و عارض همواره موخر از معروض است، پس وجود موخر از ماهیت است.

«و أما سبق الوجود علی الفعلیه [أی علی فعلیه الماهیه، یعنی به نفس الماهیه]

فلا یستصحح إلا ذو فطره سقیمه (میرداماد ۱۳۹۱؛ ۵۳).

تأخر اللواحق المنضمه و الانتزاعات اللاحقه و الاعتبارات العارضه عن مرتبه قوام

الماهیه کاد یکون من الفطریات (میرداماد ۱۳۹۱؛ ۵۳).

در این استدلال، به نظر می‌رسد که همچنان میرداماد مفروض گرفته است که وجود در صورت تحقق باید به نحو لاحق ماهیت محقق باشد. این فرض همان مقدمه‌ی اصلی استدلال میرداماد است که در بالا گفته شد: اگر وجود محقق باشد، باید به نحو وصفی محقق باشد. در آنجا دیدیم که ملاصدرا بنا بر فرض موصوف بودن وجود برای ماهیت با این مقدمه مخالفت می‌کند. از این رو، اگر ملاصدرا دلایلی مستقل داشته باشد که وجود محقق است، اما لاحق و صفت ماهیت نیست، بلکه موصوف ماهیت است، این استدلال میرداماد علیه تقدم وجود بر ماهیت نیز بی‌نتیجه خواهد ماند.

در یک جمع‌بندی می‌توان گفت که بنا بر نظر سوم ملاصدرا (که مبتنی بر تحقق وجود و تقدم وجود بر ماهیت است)، وجود موصوف ماهیت است. بنابراین، استدلال میرداماد آنجا که فرض می‌کند اگر وجود محقق باشد، وصف ماهیت است، دچار اشکال خواهد بود. در نتیجه، نظریه‌ی سوم از نظریه‌های سه‌گانه‌ی ملاصدرا، بر خلاف دو نظریه‌ی پیشین، می‌تواند از عهده‌ی استدلال میرداماد برآید. البته این به شرطی است که ملاصدرا دلیلی مستقل از این مساله به نفع تحقق وجود و تقدم آن بر ماهیت داشته باشد.

### نتیجه‌گیری

تقریری از استدلال میرداماد در قبسات علیه عینی بودن وصف وجود چنین است، اگر وجود وصفی عینی باشد، هل بسیط، مرکب خواهد شد. ملاصدرا در آثار خود سه نظریه در باب اتصاف ماهیت به وجود مطرح کرده است: اتصاف ماهیت به وجود تحلیلی است، رابطه‌ی ماهیت و وجود اتصاف نیست، وجود متصف به ماهیت است. در این نوشتار نشان داده شد که نظریه‌ی نخست از این نظریه‌های سه‌گانه‌ی صدرا مستقیماً با استدلال میرداماد باطل می‌شود. نظریه‌ی دوم، نتیجه‌ی استدلال میرداماد را پذیرفته است؛ و در نتیجه‌ی آن باید متعهد شود که وجود در جهان تحقق ندارد، که خلاف نظام فلسفی ملاصدرا است؛ مگر اینکه با نظریه سوم تکمیل شود. نظریه‌ی سوم می‌تواند به این ترتیب از عهده‌ی این استدلال برآید: گرچه وجود در جهان محقق است، اما تحقق آن به نحو وصفی نیست. مطابق این نظریه‌ی سوم، تنها گزاره‌های به فرم «وجود موجود است» هل بسیط و ثبوت الشیء هستند. سایر گزاره‌های به فرم «الف موجود است» گرچه در ظاهر به فرم هل بسیط‌اند اما درواقع هل مرکب‌اند و فرم صحیح آن‌ها مطابق با ترتیب امور واقع چنین است: «وجود الف است». اما باید دانست که نظریه‌ی سوم ملاصدرا مبتنی است بر نظر وی در باب تحقق وجود و تقدم آن بر ماهیت. از این رو، این نظریه‌ی سوم تنها زمانی می‌تواند از عهده‌ی استدلال میرداماد برآید که دلایلی مستقل از مساله‌ی تحلیل هل بسیط و مساله‌ی اتصاف ماهیت به وجود به نفع تحقق وجود و تقدم وجود بر ماهیت داشته باشد.

### پی‌نوشت‌ها

۱- ظاهراً، ملاصدرا در این مبحث نظر دیگری را هم مطرح می‌کند که بر طبق آن چگونگی اتصاف عقلی ماهیت به وجود را توضیح می‌دهد. (عبودیت ۱۳۸۵: ۱۰۲-۱۰۴) (شیرازی ۱۳۶۳: ۳۰) (شیرازی ۱۳۰۲: ۱۱۷-۱۱۸) (شیرازی ۱۹۸۱: ۵۵-۵۸) اما به نظر می‌رسد که این نظر چهارم در عرض سه نظر دیگر نیست؛ چراکه مساله‌ی اتصاف ماهیت به وجود مساله‌ی اتصاف در جهان است و نه در تحلیل عقلی. درحقیقت، بر طبق این نظر ملاصدرا

- معتقد است که اتصافی بین ماهیت و وجود در جهان نیست، بلکه چنین اتصافی تنها در تحلیل عقلی رخ می‌دهد؛ و سپس سعی در توضیح چگونگی این اتصاف دارد. بنابراین، این نظر چیزی نیست جز تکمله‌ای بر نظر دوم.
- ۲- در این نوشتار، بحث را محدود به ماهیات ممکن‌الوجود خواهیم کرد. اینکه درباره‌ی حمل وجود بر واجب‌الوجود چه باید گفت و نظر میرداماد در این باره چیست، خود مسأله‌ی مهم و پردامنه‌ای است که نگارنده آن را به پژوهش دیگری که در دست نگارش دارد موکول می‌کند.
- ۳- میرداماد مدعی است که ماهیت به سبب مجعولیت می‌تواند منشا انتزاع وجود قرار بگیرد. با این لحاظ می‌توان گفت که وجود از ماهیت مجعول انتزاع و بر آن حمل می‌شود. البته، از نظر میرداماد، مجعولیت در اینجا قید موضوع (حیث تقییدی) نیست بلکه علت تقرر موضوع (حیث تعلیلی) است. (میرداماد ۱۳۹۱: ۴۴) در اینجا بحث پردامنه‌ای در باب حیث تقییدی و تعلیلی بین میرداماد و ملاصدرا هست که از بحث ما خارج است. برای بحثی در این زمینه ببینید: حسینی ۱۳۹۵.
- ۴- میرداماد در *افق مبین و قیاسات* چند استدلال علیه عینی بودن وصف وجود مطرح کرده است. بحث درباره‌ی استدلال‌های میرداماد و میزان موفقیت آن‌ها و تمایز آن‌ها از استدلال‌های شیخ اشراق در این باره، بسیار مفصل و از حیطه‌ی این نوشتار خارج است. در اینجا تنها یکی از استدلال‌ها را مورد نظر دارم و نیز تنها با تقریر اولیه‌ای از این استدلال که تا حد امکان به متن متعهد باشد کار خواهیم کرد. برای بحثی درباره‌ی استدلال‌های میرداماد ببینید: حسینی ۱۳۹۶.
- ۵- اینکه آیا استدلال‌های میرداماد علیه عینی بودن وصف وجود برای ادعای عدم اشتقاق معنای «موجود» کافی است یا نه، بحث پردامنه‌ای است که ورود به آن با اهداف نوشته‌ی حاضر سازگار نیست. نگارنده این بررسی را به پژوهش دیگری که در دست نگارش دارد موکول می‌کند.
- ۶- اینکه «موجود» به خلاف ظاهر لغت مشتق نیست حداقل به فارابی بر می‌گردد. برای نمونه ببینید: فارابی ۱۹۷۰.
- ۷- در واقع، این دو تعبیر با هم معادل نیستند؛ اینکه «الف» در هر مرتبه از تحقق متصف به «ب» باشد؛ و اینکه الف در تحقق خود نیاز به اتصاف به ب داشته باشد. تعبیر دوم قوی‌تر از تعبیر نخست است؛ زیرا علاوه بر اتصاف در هر مرتبه از تحقق به «ب»، مدخلیت «ب» در تحقق الف نیز در آن فرض شده است. چنان‌که در نقل قول‌ها پیدا است، ملاصدرا در *مشاعر*، بیان نخست را دارد و در *رساله‌ی اتصاف‌الماهیه بالوجود* بیان دوم را. به همین خاطر نگارنده در متن به جای «به عبارتی دیگر» از تعبیر «به عبارتی نزدیک» استفاده کرده است. البته، اهمیت دادر که بدانیم که ادامه‌ی بحث حاضر به این تمایز وابسته نیست.
- ۸- تعبیر ملاصدرا در *مشاعر* چنین تقدمی را در تعریف اتصاف تحلیلی لحاظ نکرده است. از این رو، اتصاف تحلیلی به معنایی که در *مشاعر* آمده است، از این اشکال مصون است. اما این تأثیری در نتیجه ندارد؛ چراکه همچنان استدلال میرداماد علیه آن نظر نافذ خواهد بود.
- ۹- در اینجا، البته ملاصدرا تعبیر اتصاف را به کار برده است. اما با توجه به آنچه در بخش گذشته گفته شد، این کاربرد را باید کاربردی غیرلغوی دانست.
- ۱۰- به نظر می‌رسد که استاد جوادی آملی نیز در *رحیق مختوم* معتقد به ناکافی بودن نظر دوم ملاصدرا هستند، آنجا که می‌گویند که راه حل ثبوت الشیء (نظر دوم) به شرطی که ماهیت موضوع گزاره‌ی «الف موجود است» باشد، همچنان ناتمام است و نظر خاص ملاصدرا را تنها همان راه حل عکس‌الحمل (نظر سوم) باید دانست. (جوادی آملی ۱۳۷۵: ۳۱۵-۳۱۶) نیز عبودیت اشاره‌ای دارد بر اینکه انکار اتصاف ماهیت به وجود در اقوال ملاصدرا را باید بر نظر اتصاف وجود به ماهیت تطبیق کرد. (عبودیت ۱۳۸۵: ۱۳۳، پ. ۵۴)

۱۱- در اینجا باید به یک نکته توجه کرد: اگر گزاره‌ی اولیه جزئی و به صورت «الفی موجود است» باشد، بازتعبیر آن باید به فرم جزئی «وجودی الف است» نوشته شود. اما اگر گزاره‌ی اولیه شخصی و به صورت «این الف موجود است» باشد، بازتعبیر نیز باید شخصی و به فرم «این وجود الف است» نوشته شود. این اختلاف در ادامه‌ی بحث نقشی نخواهند داشت.

۱۲- یک نتیجه فرعی این است که ملاصدرا نمی‌تواند برای تحقق وجود از نظریاتش در باب اتصاف ماهیت به وجود استفاده کند. زیرا دو نظریه از نظریات سه‌گانه‌ی ملاصدرا در باب اتصاف ماهیت به وجود ناتمام هستند و نظریه‌ی سوم نیز مبتنی بر تحقق وجود و تقدم آن بر ماهیت است. بنابراین، استدلال ششم ملاصدرا برای تحقق وجود در کتاب *مشاعر* (شیرازی ۱۳۶۳: ۱۵-۱۷) که از حد وسط اتصاف تحلیلی وجود برای ماهیت استفاده می‌کند، دچار اشکالی جدی است.

۱۳- توجه به این نکته لازم است که در جایی که موصوف و صفت هر دو یک چیز باشند (یعنی هر دو وجود باشند) اشکالی در اتصاف وجود به وجود و تحقق وصفی وجود پیش نمی‌آید. اما بنا بر آنچه در ذیل نظر نخست از نظری‌های سه‌گانه‌ی ملاصدرا از وی نقل شد، این نحو اتصاف را باید به معنایی مجازی یا توسعی یا به اشتراک لفظ «اتصاف» نامید.

#### References:

- Javadi Amoli, Abdullah (1997) *Rahikh e Makhtom, : Sharhe Hekmat e Motaleye*, Part One of Volume I, Qom: Center for the Publishing of Asra.
- Hosseini, Davood (2017) "Quiddity's Being in-the-World and Its Secondarily Existence; Arguments for Quiddity's Being in-the-World in Mullasadra's Philosophy" in journal of *Hekmat e Moaser*, Volume 8, Issue 2, Summer 2017, Page 23-37, [http://wisdom.ihcs.ac.ir/article\\_2975\\_en.html](http://wisdom.ihcs.ac.ir/article_2975_en.html)
- Hosseini, Davood (2018), "Vojod, Enzemam va Eshtegag: Taammoli bar Nazareh vojod Mirdamad", journal of *Kheraname Sadra*, No. 89, pp. 5-14.
- Shirazi, Sadr al-Din Muhammad ibn Ibrahim (1302 AH) *Al-Rasiel Al-Thaisa*, Qom: Maktab al-Mustafa.
- Shirazi, Sadr al-Din Muhammad ibn Ibrahim (1981) *Al-Hekma al-Mutaleyahi fi al-Asfar al-Aqliya al-Baraba*, Beirut: Dar al-'Arta al-Arabi.
- Shirazi, Sadr al-Din Muhammad ibn Ebrahim (1985) *Al-Mashair*, edited by Henry Carbin, Tehran: Tahori Library.
- Shirazi, Sadr al-Din Muhammad ibn Ibrahim (1999) *Se Resale e Falsafi*, introduction and edited by Seyyed Jalaeddin Ashtiani, Qom: Qom Publications Office.
- Shirazi, Sadr al-Din Muhammad ibn Ebrahim (2003) *Al-Shavaheedond Robobiye*, Tehran: Islamic foundation of Sadra's philosophy.
- Obodudit, Abdul Rasul (2006) *Daramdi bar Nezam e Hekmat e Sadraee*, Tehran: Publications and Imam Khomeini Research Institute.
- Farbabi, Mohammad bin Mohammad (1970) *Ketabl al-Horof*, Mohsin Mahdi's correction, Beirut: Dar al-Maishrq.

- Mirdamad, Mohammad Bagher (1989) *Al-Qabasat*, corrected by Mahdi Mohaghegh, Seyyed Ali Musavi Behbahani, Professor Izutsu, and Ebrahim Dibaji, Tehran: Tehran University Press.
- Mirdamad, Mohammad Bagher (2013) *Ofogl al-Mubin*, Research by Hamed Naji Isfahani, Tehran: Mirath Maktoob.